

آسیب‌شناسی ترجمه در ایران

سابقه ترجمه در ایران، ناشرین ترجمه، نقد ترجمه، کپی رایست، جایگاه مترجمان در ایران، ترجمه در مطبوعات، برخی از موضوع‌هایی هستند که شرکت‌کنندگان در میزگرد آسیب‌شناسی ترجمه در ایران به آن پاسخ داده‌اند. در این میزگرد که به ریاست زهرا حاج‌محمدی در دفتر خبرگزاری میراث فرهنگی بر پا شده مدیا کاشیگر، امید نیک فرجام، کاوه میرعباسی و مزده دقیقی حضور داشته‌اند. متن گفت و گوها از سایت خبرگزاری برداشته شده و به علت طولانی بودن کمی کوتاه شده است.

زهرا حاج‌محمدی: می‌توانیم بحث را از سابقه ترجمه آغاز کنیم. نطفه ادبیات داستانی به معنای وسیع داستان‌نویسی در کشور ما در دوره قاجار بسته شد. سفرنامه امین‌اندوله نقطه آغازی است بر شروع داستان‌نویسی ما. سابقه ترجمه در کشور ما که با ترجمه داستان‌های غربی آغاز شد، به دوره مشروطه می‌رسد و می‌توان گفت که اصولاً دوران جدی ادبیات ما از همین دوره آغاز شده است به گونه‌ای که شاید آن را دوره طلایی داستان‌نویسی در ایران بتوان نام نهاد. کسانی چون محمدعلی جمالزاده یا صادق هدایت و دیگران سردمداران ترجمه در ایران بوده‌اند، حال اینکه ترجمه در فرآیند تحول خود با چنین آغازی، چه تحولاتی پیدا کرد، معیارهای آن چگونه تعیین شدند، چه روندی را طی کرد تا به اینجا رسید، نقد ترجمه چه عناوینی را در بر می‌گیرد و صرف این که اشتباه‌های یک مترجم را بیرون بیاوریم و بگویم مترجم این کلمه یا معنا را به اشتباه ترجمه کرده یعنی آن ترجمه را نقد کرده‌ایم یا اصلاً سنت نقد ترجمه معنا و مفهوم دیگری دارد که به هر حال جای آن در حوزه نقد ادبی ما خالی است. این پرسش‌ها و پرسشهای دیگری که در خلال گفتگوها مطرح می‌کنیم، همه و همه محورهای اصلی این میزگرد را تشکیل می‌دهد. اما در ابتدا گمان می‌کنم بد نباشد اگر از سابقه ترجمه در ایران آغاز کنیم و به گمان من آقای کاشیگر می‌تواند این مبحث را شرح دهد.

مدیا کاشیگر: فکر می‌کنم اگر از سابقه و تاریخ ترجمه در ایران آغاز کنیم بحث سازمان یافته‌تری خواهیم داشت. این تاریخ باز می‌گردد به دارالترجمه ناصری و اعتمادالسلطنه و

مترجمان دیگری مثل میرزا حبیب یا طسوجی که به هر حال ترجمه های شان نشانگر غریزه و ذوق ادبی آنها نیز هست. به طور کلی اگر بخواهیم به صورت خلاصه تاریخ ترجمه را مرور کنیم به سه دوره بزرگ در ترجمه معاصر ایران بر می‌خوریم. دوره اول دوره‌ای است که در آن میرزا حبیب و طسوجی حضور دارند. در دوره دوم، به عنوان شاخص‌ترین چهره می‌توانیم از محمد قاضی یاد کنیم و دوره سوم نیز با حضور مترجمی چون رضا سیدحسینی و سروش حبیبی آغاز می‌شود. حالا در این میان اگر به دوره چهارمی نیز اعتقاد داشته باشیم و بخواهیم درباره آن بحث کنیم مترجمان نسل ما را شامل می‌شود.

اما اگر بخواهیم به مشخصات هر کدام از این دوره‌ها بپردازیم باید بگویم به نظر من بارزترین ویژگی دوره اول اهمیت دادن به زبان مقصد یعنی فارسی است. در واقع مترجمان این دوره بیشتر از آن که به رعایت امانت در ترجمه بپردازند دغدغه چگونه نوشتن به زبان فارسی را داشتند. در دوره دوم نیز که نسل قاضی و امثال اوست، زبان مبدا هم اهمیت پیدا می‌کند اما همچنان در اولویت قرار ندارد. نمونه‌اش ترجمه درخشان قاضی از دن کیشوت است که در یک بررسی به خوبی می‌توان فهمید بعضی جاها چندان ربطی به متن اصلی پیدا نمی‌کند و با این همه از درخشش کار نیز چیزی کم نشده است. اما در دوره سوم شرایط تفاوت می‌کند. به خاطر سیاستی که از زمان عباس میرزا آغاز شده بود و در زمان پهلوی‌ها به اوج خود رسید، یعنی اعزام دانشجویان به خارج از کشور و آموختن زبان خارجی در کشوری که به همان زبان صحبت می‌شود، مترجمان جدید اشراف بیشتری به زبان مبدا دارند، ضمن آن‌که زبان مقصد - یعنی فارسی هم برای‌شان بسیار مهم است. اما هرچه در این دوره جلوتر می‌آییم، زبان مبدا بر زبان مقصد رجحان بیشتری پیدا می‌کند تا آن‌جا که گاه با ترجمه‌هایی کاملاً نامفهوم روبرو می‌شویم که نشان می‌دهد زبان فارسی حتی زبان سوم مترجم هم نیست. پس از وقوع انقلاب نیز با تولید انبوه ترجمه مواجه می‌شویم، با تمام مزایا، امکانات و البته نقصان‌هایی که ترجمه انبوه می‌تواند داشته باشد. در یک مقایسه کلی می‌توانم بگویم کفه ترازو در این ۲۵-۳۰ سال گذشته، از نظر حجم ترجمه بسیار سنگین‌تر از دوره‌های گذشته است.

حاج محمدی: اگر بخواهیم وضعیت ترجمه در دهه بیست و سی را با دو، سه دهه اخیر مقایسه کنیم، به نظر می‌رسد که در این ۵۰ سال ظرفیت‌های زبانی افزایش پیدا کرده است. ظرفیت‌هایی که در دوره‌های گذشته وجود نداشت. به همین خاطر ترجمه‌هایی که در دو دهه گذشته انجام شده است، ظاهراً از نظر غنای زبانی در وضعیت برتری قرار دارد. شاید به همین

دلیل آثاری را که در دهه بیست و سی ترجمه شده‌اند می‌توان یک بار دیگر ترجمه کرد. با این ترتیب، آیا می‌شود به لحاظ کیفی، تفاوتی بین ترجمه‌های آن دوره و دوره فعلی قائل شد؟

کاوه میرعباسی: فکر می‌کنم این موضوع را نمی‌توان تعمیم داد. پیش از هر چیز باید یادمان باشد که زبان دگرگون شده، اما اگر بخواهیم به طور مشخص ترجمه آثار ادبی را مورد بررسی قرار دهیم و به زبان ترجمه در رشته‌های دیگر مثل علوم اجتماعی و غیره وارد نشویم، بله، ممکن است که واژگان فارسی معادل‌های غنی تری برای خود پیدا کرده باشند، اما مثلاً در رشته‌ای مثل زمین‌شناسی، مترجمان چنان واژه‌های حیرت‌انگیزی را به کار می‌برند که بهتر است مخاطب به واژه‌های زبان مبدا مراجعه کند. در زمینه زبان ادبی باید بگویم که بله، زبان دگرگون شده اما این دلیل نمی‌شود که مثلاً ترجمه میرزا حبیب ترجمه درختانی نباشد. اتفاقاً من درباره کتابی که او ترجمه کرده اعتقاد دارم که هیچ ترجمه دیگری به پای ترجمه او نمی‌رسد؛ یا ترجمه سعید نفیسی از *ایلیاد و ادیسه* هومر هنوز یک سر و گردن از ترجمه‌های جدید بالاتر است... من اعتقاد ندارم که آثار کلاسیک را باید به زبان امروز در آورد. البته ایرانی کردن آثار ادبی را که در دوره اول ترجمه صورت می‌گرفت دوست دارم، اما در بعضی از آنها هم با مواردی روبرو می‌شویم که حیرت‌انگیزند، مواردی مثل استفاده از ضرب‌المثل‌های بومی ایرانی در ترجمه که به نظرم اصلاً کار درستی نیست. نمونه‌اش "زیره به کرمان بردن" یا مواردی از این دست است که نه تنها کمکی به ترجمه نمی‌کند بلکه صدمه هم به آن می‌زند، اما اگر از ضرب‌المثل‌هایی استفاده شود که در هر دو زبان مبدا و مقصد یک معنا را القا کند و واژه‌های بومی نیز در آن به کار نرفته باشد مشکلی پیش نمی‌آید. به هر حال بعد از انقلاب ترجمه از زبان اصلی اثر اهمیت بیشتری پیدا کرد، چرا که به گمان من اگر کنار نویسنده انگلیسی را از زبان فرانسه ترجمه کنیم کار عبثی کرده‌ایم.

حاج محمدی: خانم دقیقی نظر شما چیست؟ آیا ضرورت دارد که کتاب‌هایی را که در دهه سی و چهل ترجمه کردیم دوباره ترجمه کنیم و آیا قبون دارید که ترجمه نسبت به گذشته کیفی‌تر شده و از نظر حجم هم گسترش چشمگیری پیدا کرده است یا خیر؟

مژده دقیقی: نظراتی که آقایان میرعباسی و کاشیگر ابراز کردند هم درست است و هم نمی‌توان آن را به همه ترجمه‌ها تعمیم داد. ما مترجمان بسیار خوبی در دهه سی و چهل داشتیم که باید از توانایی‌های آنها درس بگیریم. مهم‌ترین نکته هم در ترجمه آنها توجه به زبان مبدا است. البته نواقصی هم وجود دارد، یعنی نمی‌توان گفت که همه مترجمان دهه سی یا چهل

کارشان بی نقص بوده یا از نظر فارسی‌نویسی مشکل داشته است. اما در مورد مسأله امانت داری که آقای کاشیگر هم به آن اشاره کردند باید بگویم این موضوع الزاماً به این معنی نیست که هر کس بیشتر امانت‌داری کرد کیفیت ترجمه‌اش بهتر می‌شود. در بسیاری موارد نتیجه یک ترجمه خشک چسبیده به متن فراری شدن خواننده است. برقراری تعادل نکته بسیار مهمی است.

امید نیک فرجام: اما این موضوع از نظر حرفه‌ای باعث پیشرفت شده است یعنی این جزو اخلاقیات ترجمه شده که امانت‌دار باشیم و دقیق. نمی‌خواهم تعمیم بدهم اما همه این اصول را می‌دانند، حتی آن مترجمی که بد ترجمه می‌کند. طی بیست سال گذشته به گمان من تمام مترجمان این اصول را می‌دانسته‌اند. اما بعضی‌ها آن را اجرا نکرده‌اند. فکر می‌کنم وقتی قرار است میزگردی با موضوع آسیب‌شناسی ترجمه برگزار شود، باید به جای این که به بررسی مواردی که می‌دانیم پردازیم به این مسأله توجه کنیم که چرا این اصول حرفه‌ای رعایت نشده است. دلیل این آشفتگی چیست و چرا هر کس از راه می‌رسد دست به ترجمه می‌زند.

کاشیگر: این گونه مسائل همیشه وجود داشته است. اما به خاطر داشته باشید در زمانی که میرزا حبیب یا طسوجی دست به کار ترجمه می‌زنند در شرایطی قرار دارند که باز همه چیز را باید ترجمه به دوش بکشد؛ یعنی ترجمه بدین معنا نیست که شما دو ساعت کتاب را بخوانید و از آن لذت ببرید. ترجمه قرار است زبان، واژگان و مفاهیم جدید ایجاد کند و یاری‌رسان تحولات اجتماعی باشد. مثلاً وقتی کتاب بابا'نگ دراز را می‌خوانید در آن به اشتباه‌هایی بر می‌خورید که به احتمال زیاد دلیل وجود آنها بی‌سوادی میرزا حبیب نیست، بلکه عمده‌ی در آن وجود دارد. یعنی میرزا حبیب به عنوان مصلح اجتماعی صلاح نمی‌دیده که فلان موضوع را که در کتاب هست ترجمه کند و این ذهنیتی است که تا کنون باقی مانده است. اما خوشبختانه هر چه بیشتر متحول شدیم و بیشتر پیشرفت کردیم حوزه ترجمه، تعریف خود را بیشتر پیدا کرد و به خاطر همین، امروز کسی به مترجم اجازه نمی‌دهد که به عنوان مصلح اجتماعی دست به کار ترجمه بزند. مهم‌ترین وظیفه مترجم این است که اخلاق ترجمه را رعایت کند. امروز مترجم حداقل باید چهار تخصص داشته باشد. تخصص در زبان مبدا، تخصص در زبان مقصد، تخصص در فن ترجمه و تخصص در موضوعی که دارد ترجمه‌اش می‌کند.

میرعباسی: ولی نکته‌ای که من فکر می‌کنم امروز اهمیت بیشتری نسبت به گذشته پیدا کرده حفظ سبک نویسنده است که حداقل تا دهه چهل از آن غفلت می‌شد. یعنی ترجمه کسی مثل میرزا حبیب یک متن بسیار درخشان فارسی است اما اگر آن را با متن کتاب دومزیه

مقایسه کنید هیچ وجه تشابهی بین این دو پیدا نمی‌کنید. انتقال و رعایت سبک از جمله مسائلی است که در دهه شصت و هفتاد اهمیتش دوچندان شد و از همین جاست که اهمیت ترجمه از زبان اصلی هم نمود پیدا کرده است، چون در بسیاری از مواقع سبک در زبان واسطه از بین می‌رود، نه در زبان مقصد. نکته دیگر این است که امروز تعداد ترجمه‌های بد بسیار بیشتر است و دلیل آن رشد روزافزون ناشران است که به تعداد ناشران امروز که طبق آمار هشت هزار ناشرند، مترجم اضافه نشده است. از طرف دیگر بازارها دیده‌ایم که بر حسب تصادف نویسنده‌ای دست دوم ناگهان در ایران گل می‌کند و همه طالب ترجمه آثار او می‌شوند. نمونه سارزش کریستین بوبین یا پائلو کوئیلو است، یا مثلاً از شناس سازاماگو بود که اولین کتابش در ایران با اقبال روبرو شد اما گونترگراس این شناس را نداشت.

...عامل تصادف در حال حاضر نقش زیادی دارد. تعداد ناشران هم افزایش یافته و سلیقه خوانندگان نیز بسیار متنوع شده است. از یک طرف با مترجمان فرهیخته‌ای مواجهیم که مخاطبان فرهیخته خودشان را دارند و خواننده‌هایی که وقتی می‌خوانند کتابی را بخوندند به این که چه کسی آن را ترجمه کرده اهمیت می‌دهند و از طرف دیگر با خواننده عام روبه‌رو هستیم که اصلاً به این موضوع اهمیت نمی‌دهد. به همین دلیل تعداد ترجمه‌های بد این قدر زیاد شده است. در این آشفته‌بازار یک عده مترجم بدون توجه به توانایی‌های خودشان هر اثری را ترجمه می‌کنند. از شکسپیر گرفته تا کتاب فال‌گیری.

حاج محمدی: عدم وجود یک بانک اطلاعاتی برای مترجمان. عدم پذیرش قانون کپی‌رایت، رقابت ناسالمی که بین مترجمان وجود دارد، همه این عوامل باعث آشفستگی بازار ترجمه شده است. به خاطر دارم زمانی آقای شعاعی می‌خواست یک بنگاه ترجمه راه بیندازد و جلساتی هم در این زمینه داشتیم. می‌خواهم بدانم اصلاً می‌شود که ما یک انجمن یا شورای ترجمه داشته باشیم یا نه همه چیز باید روال خودش را طی کند؟

دقیقی: وقتی که هیچ قانونی و اخلاقی در این زمینه وجود ندارد، چطور تأسیس یک اتحادیه یا بنگاه می‌تواند این تضمین را به وجود بیاورد که کاری را که من انجامیت کرده‌ام، کس دیگری ترجمه نکند؟ فکر می‌کنم اگر زمانی مسأله کپی‌رایت در کشور ما حل شود. هم مسأله کیفیت ترجمه ما حل می‌شود و هم این رقابت ناسالم و تکراری بودن ترجمه‌ها از بین می‌رود. در این صورت ناشر خارجی دیگر روی حساب آشنایی و رفاقت کتابش را به مترجم نمی‌دهد بلکه کیفیت کار او را در نظر می‌گیرد. فعلاً که امیدی نیست. یک مسأله دیگر که در این میان وجود

دارد و بسیار تأسف‌انگیز است این است که در این آشفته‌بازار بسیاری از نویسندگان خوب و ارزشمند به مخاطب فارسی زبان بسیار بد معرفی می‌شوند. وقتی مترجم بد در عرض یک ماه ترجمه‌اش را به بازار می‌فرستد، دیگر مجالی برای مترجم خوب نمی‌ماند که همان کتاب را که مدت‌ها برای ترجمه آن زحمت کشیده چاپ کند، چون بازار دیگر اشباع شده است. در چنین شرایطی وقتی از شما می‌پرسند که در حال ترجمه چه اثری هستید شما می‌توانید بگویید که کتاب را معرفی کنید چون می‌دانید فوراً چند نفر دیگر دست به کار ترجمه همین کتاب می‌شوند.

نیک فرجام: اصلاً خود من نسبت به این موضوع حساسیت پیدا کرده‌ام. چون برای سه یا چهار کتابم این اتفاق افتاده که چندین ترجمه دیگر هم از آن به بازار آمده است و اصلاً هم ترجمه‌های خوبی نبوده است؛ به همین خاطر هنگام ترجمه یک اثر جدید مدام اصطلاح درم که مبادا یک مترجم یا ناشر دیگر آن را همین حالا روانه بازار کتاب کرده باشد. اما بار این تعهد به تمامی بر دوش مترجم نیست؛ خود ناشران هم باید این تعهد را احساس کنند که برای ترجمه یک کتاب سراغ یک مترجم خوب بروند. اما متأسفانه در حال حاضر همه چیز فدای سرعت شده است. اکثر ناشران نه ویراستار دارند نه کسی که به ترجمه نظارت داشته باشد. وضعیت ترجمه هم مثل تمام چیزهای دیگرمان است. میان‌مایه و با کیفیت پایین.

کاشیگر: فکر نمی‌کنم ترجمه‌های ما میان‌مایه شده باشد. اما چون به تولید انبوه رسیده‌ایم تعداد ترجمه‌های بد بالا رفته که این هم طبیعی است.

نیک فرجام: اما اگر به تعداد ترجمه‌های خوب در طول سال نگاه کنیم شاید به بیست ترجمه هم نرسد. از طرف دیگر به نظر من مشکلاتی که در این زمینه وجود دارد مشکلاتی نیست که راه حل دشواری داشته باشد.

کاشیگر: برای حل این مشکلات ما دو راه حل داریم و هر دو راه حل اتفاقاً به نظر من بسیار پیچیده و دشوار است: اولین راه که به نظر ساده هم می‌رسد پذیرش کپی‌رایت است. اما این کار معضلات حقوقی بسیار عجیبی دارد. ما هنوز در این مملکت به این تعریف نرسیده‌ایم که اثر متعلق به ناشر است یا مؤلف. با چنین وضعیتی ما باید بدانیم که آیا کپی‌رایت اروپایی را می‌خواهیم قبول کنیم یا آمریکایی را. اگر کپی‌رایت اروپایی را بپذیریم که اثر بعد از مرگ مؤلف، متعلق به همه است. اما اگر با کپی‌رایت آمریکایی بخواهیم کار کنیم، اثر متعلق به ناشر است و فقط با مرگ مؤسس آزاد می‌شود. با این وضعیت اگر امروز به این نتیجه برسیم که باید کپی

رایت را بپذیریم شاید ده سال دیگر بتوانیم نتیجه‌اش را ببینیم. دومین راه حل که فاجعه‌بارتر است، تشکیل همین شورا، انجمن یا چیزی از این قبیل است که دقیقاً سلیقه دولت را حاکم می‌کند.

حاج محمدی: خب، می‌تواند خصوصی هم باشد.

کاشیگر: مگر نهاد خصوصی ضمانت اجرایی دارد؟ هر حرفی که بزنیم برای خودمان زده‌ایم کسی به حرف ما گوش نمی‌کند. به همین خاطر است که می‌گویم هیچ راه حل ساده‌ای برای حل مشکل ترجمه وجود ندارد، چون ناشر در نهایت کار خودش را انجام می‌دهد؛ ناشر باید پول دربیورد وگرنه فردا وجود نخواهد داشت که همین کتاب‌ها را منتشر کند. بنابراین چه بسا ممکن است از این وضعیت خود ناشر هم راضی نباشد. آن ناشری که در این آشفته بازار ترجمه هری پاتر را به دست یک مترجم می‌سپارد، باید دستش را به عنوان یک آدم شرافتمند فشرود چون من ناشری را می‌شناسم که ۵ صفحه به ۵ صفحه این کتاب را به دوازده ترجمه‌های مختلف سپرده و بعد آن ترجمه‌ها را یک کاسه کرده و به دست چاپ داده است.

میرعباسی: به گمان من کپی رایت یک شمشیر دو لبه است. بدین معنا که کپی رایت از یک جهت می‌تواند جلوی تعدد ترجمه‌ها را بگیرد که این جنبه مثبت، اما مشروط آن است، چون باید دید کسی که انحصار کپی رایت را به دست گرفته کیست و ترجمه فلان کتاب را به چه کسی می‌دهد؟ فرض بگیرید یک اثر ارزنده با ترجمه خیلی بدی در ایران منتشر شود. اگر آن مترجم یا ناشر کپی رایت این اثر را داشته باشد، به این معنی است که تا بهد خواننده‌ها باید همان اثر بد را بخوانند، که این اتفاق خیلی هم محتمل است. نکته دیگر این است که معمولاً نویسنده‌های مشهوری مثل فوئتنس با مترجمان آثارشان آشنایی نزدیک دارند و بنابراین بر ترجمه اثر به طور مستقیم نظارت دارند، اما بعید می‌دانم چنین اتفاقی برای نویسندگان ایرانی در غرب بیفتد. نمونه بسیار ملموس آن نشر فتنوس است که اجازه انتشار کتاب‌های اتوود را در ایران از خود نویسنده گرفته اما کتاب را به چه مترجمی می‌دهد؟ مترجمی که ده درصد حق ترجمه بگیرد.

دقیقی: و آیا به نویسنده می‌گوید که بخش عظیمی از کتابش ممکن است حذف شود؟

میرعباسی: بسیاری وقت‌ها، زمانی که نظر موافق نویسنده را جلب می‌کنند به این معنا نیست که امتیاز خاصی را به دست آورده‌اند. کما اینکه مارگارت اتوود با کتاب *عرویس فریکار* به ایران آمد و این کتاب به خاطر طرح جلدش در دسته‌بندی کتاب‌های عامه‌پسند قرار گرفته بود! خود

من این کتاب را کنار آثار فهیمه رحیمی دیدم و تازه فهمیدم از اتوود در ایران کتاب ترجمه شده. وگرنه کتابی نبود که به چاپ دوم برسد، یعنی مخاطب اصلی خودش را پیدا نکرد. آنهایی هم که آن را خریدند به هوای دیگری خریدند و سرخورده شدند. وگرنه ترجمه‌اش اصلاً ترجمه خوبی نبود و اتوود در دسته نویسندگانی قرار گرفت که در ایران فدا شدند.

حاج محمدی: آیا برای حل این مشکل می‌توان به تأسیس نهادی فکر کرد که صلاحیت مترجم را بر اساس معیارهایی که اینجا مطرح شد و معیارهایی که وجود دارد تأیید کند تا این آشفتگی‌ها از بین برود؟

میرعباسی: نه. به نظر من این کار درستی نیست چون وقتی این جریان شروع شود صد پارامتر دیگر غیر از مهارت‌های حرفه‌ای در آن دخیل می‌شود.

کاشیگر: من کار نشری مثل نشر ققنوس را درک می‌کنم. آقای حسین‌زادگان و کسانی مثل ایشان انسان‌های محترمی هستند که تلفن می‌زنند از نویسنده اجازه چاپ کتابش را در ایران می‌گیرند اما برای گرفتن مجوز نشر تضمینی ندارند.

میرعباسی: به نظر من این مجوزهایی که از نویسندگان گرفته می‌شود همگی حکم نقش روی ایوان را دارد، در حالی که خانه از پای‌بست ویران است. فکر می‌کنید چه کسانی باید صلاحیت مترجمان را تأیید کنند؟ طبیعتاً در این حالت نگاه متوجه نهادهای آکادمیک می‌شود که رشته ترجمه از سال‌های پیش از انقلاب در آنها وجود داشته است. اما درخت را از میوه‌اش می‌شود شناخت. چند نفر از مترجمان صاحب‌نام و خوب ما فارغ‌التحصیل این رشته دانشگاهی هستند؟ اصلاً اساتیدی که در این دانشگاه‌ها تدریس می‌کنند، اکثراً در کار ترجمه نیستند و از آنهایی هم که کار ترجمه می‌کنند، کار درخشانی دیده نشده است.

کاشیگر: جالب اینجاست کسی که از این مدرسه‌ها فارغ‌التحصیل می‌شود، حتی نمی‌تواند به زبان مبدا صحبت کند. این برای من شگفت‌انگیز است. ما به طور کلی دو نوع ترجمه داریم. ترجمه ادبی و ترجمه فنی. در رشته‌های بسیار علمی در حال بی‌نیاز شدن از ترجمه هستیم، مثلاً کسی دیگر کتاب ریاضی ترجمه نمی‌کند. چون به تمامی فرمول است؛ در نهایت چند حرف ربط دارد که احتیاج به ترجمه ندارد؛ به هر زبانی که باشد. اما بحث دوم که بحث ماست، ترجمه ادبی و اندیشه است. در اینجا ترجمه از یک کار صرف فنی فراتر می‌رود و در حقیقت یک جور آفرینش مجدد است. در اینجا ما با ترجمه مفاهیم و مقولاتی سر و کار داریم

که با حضور انسان در یک فرهنگ خاص مرتبط است. یعنی فرار است کار انتقال فرهنگی انجام دهیم و فرهنگ بطنی ترین روند زندگی انسان است. بنابراین وقتی قرار است مفهوم سویی وارد شود این مفهوم نو را باید کسی وارد کند که صلاحیت تام و تمام داشته باشد. کسی که خودش بتواند یک کار آفرینش مجدد را انجام دهد. اشنایدر سخن بسیار زیبایی دارد. می‌گوید: "ترجمه اتفاقی نیست که بین لولای دو زبان رخ دهد. ترجمه شرط‌بندی است بر سر وجود انسجام در جهانی که همه چیزش از فقدان انسجام حکایت دارد." این، بدان معنی است که من مترجم یک مفهوم را از یک فرهنگ دیگر وارد فرهنگ خودم کنم. پس چیزی نیست که با چهار سال درس خواندن در دانشگاه بتوان به آن دست یافت. این، مقوله‌ای دقیقاً آفرینشی است. هر زمانی که دانشگاه‌های ایران توانستند نویسندگانی را پرورش دهند که کارشان در همین مملکت فروش برود و مقبولیت داشته باشد. مدرسه‌های ترجمه ما هم می‌توانند مترجمان حرفه‌ای به جامعه تحویل دهند.

حاج محمدی: اگر بخواهیم وضعیت تألیف و ترجمه در کشورمان را مقایسه کنیم به چه نتایجی می‌رسیم؟ کدام یک بر دیگری غالب است؟ احتمالاً در کشورهای خارجی تألیف حرف اول را می‌زند، اما در کشور ما به دلیل نبودن مؤلف خوب ترجمه حرف اول را می‌زند، زیرا به هر حال زایش در کشور ما بسیار محدود است.

کاشیگر: به نظر من این بحث بحث اشتباهی است. چون اتفاقاً زاینده‌ترین تمدن‌ها، مترجم‌ترین آنهاست. اتفاقاً هر چه تعداد مؤلفان ما بیشتر باشد نیاز به ترجمه بیشتر خواهد بود.

میرعباسی: اما در مورد اهمیت نویسنده در کشورمان، معتقدم دلیل اصلی مسأله‌ای که خانم حاج‌محمدی به آن اشاره می‌کنند این است که نود درصد نویسندگان ما زبان خارجی بلد نیستند به همین دلیل به مترجمان وابسته می‌شوند و مترجمان هم بر حسب انتخابی که می‌کنند، می‌توانند جریان‌ساز باشند. امروز ما شاهد چاپ تعداد زیادی داستان کوتاه به سبک کارور هستیم. چون کارور ترجمه شده است؛ اگر ترجمه نمی‌شد این نویسندگان هم نبودند. در حالی که در کشورهای غربی یا امریکای لاتین تمام نویسندگان حداقل به یک زبان دیگر مسلط هستند، مثلاً ماریو بارگاس یوسا فرانسه و انگلیسی را در حد عالی بلد است یا فونتنس غیر از فرانسه، آلمانی، انگلیسی و ایتالیایی را می‌داند. اکتاویو پاز نیز همین طور. پس احتیاجی به مترجم ندارند. اما در کشور ما چون نویسنده به مترجم وابسته است، مترجم به جایگاه ممتازی دست پیدا می‌کند که نویسنده از آن برخوردار نیست. اشرافی که مترجمان به ادبیات جهان

دارند باعث می‌شود تا دیدگاه گسترده‌تری نسبت به ادبیات پیدا کنند. در حقیقت خوراک بسیاری از نویسندگان ما را مترجمان تهیه می‌کنند. این یکی از دلایلی است که باعث شده مترجم در کشور ما نسبت به کشورهای غربی از ارج و قرب بیشتری برخوردار باشد. کما این که در کشورهای غربی نام مترجم ممکن است حتی روی جلد کتاب هم نیاید. پس در ایران شناخت ادبی و انتخاب‌های مترجم نیز علاوه بر حرفه‌ای بودن او به اعتبار او می‌افزاید.

حاج محمدی: به همین دلیل است که نام مترجم در کشور ما به تنهایی ضامن فروش کتاب است. در حالی که این موضوع درباره نویسندگان ما صدق نمی‌کند.

نیک فرجام: اینجا می‌خواهم به نوعی بر حرف آقای کاشیگر تأکید کنم که ترجمه باز آفرینی ادبی نیز هست. وقتی مترجم زبان مبدا و داستان کتاب را به خوبی می‌فهمد، باید آن را با حفظ قربت‌ها و ظرافت‌ها به فارسی برگرداند و این کار کمی نیست و به نظر من بسیار مهم است.

میرعباسی: نکته دیگر این است که حتی اگر بخواهید غیر حرفه‌ای نیز ترجمه کنید، حداقل باید سه یا چهار سالی مشق کرده باشید. اما در نوشتن این طور نیست. به خصوص اگر نگاهی به کتاب‌های عامه‌پسند بیندازید. می‌بینید که لزوماً احتیاجی به آموزش نداشته‌اند. چون یک حالت ساده‌ای در کارها هست که بسیاری را نیز به شتاب می‌ندازد. همین که کسی دست به ترجمه می‌زند نشان‌دهنده این است که لاف‌الغبا و گرامر زبان مدء، را بلد است. اما در آثار بسیاری از کسانی که می‌نویسند به خوبی می‌توان دید که حتی لغبای داستان‌نویسی ابتدایی را که در هر کلاس داستان‌نویسی با چهارجلسه می‌توان آموخت بلد نیستند.

حاج محمدی: خانم دقیقی نظر شما در مورد نقد ترجمه چیست؟ آیا اصلاً ما چیزی به نام نقد ترجمه داریم یا خیر؟

دقیقی: خوشبختانه یکی دو نشریه تخصصی در زمینه ترجمه منتشر می‌شود که اگر چه در سطح آکادمیک قرار دارد، اما نشان‌دهنده این است که ما نگاه تخصصی نسبت به این مقوله داریم. اما درباره آن نقدی که مد نظر شماست باید بگویم فکر نمی‌کنم هیچ مترجمی پیدا شود که نتوان ایرادهایی در کار او پیدا کرد. خب این که کلیت اثر تا چه حد قابل قبول باشد بسیار مهم است. این نوع نقدی را که شما به آن اشاره می‌کنید کمتر در مطبوعات دیده‌ام.

میرعباسی: فکر می‌کنم نقد منفی نوشتن سه‌تیا در زمینه ترجمه... گسر در راستای اطلاع‌رسانی نباشد. هیچ حاصلی ندارد. با بیان کردن اشتباه‌ها هیچ مشکلی حل نمی‌شود. چون

بی‌نهایت اشتباه وجود دارد. فقط نقد مثبت است که می‌تواند سازنده باشد. چون راه‌های درست محدودند و به همین دلیل نیز ارزشمندند. در عرصه نقد اگر قصد ما کوییدن یکدیگر نباشد، باز هم نوشتن نقد منفی نمی‌تواند سازنده باشد چون در نهایت سبب می‌شود ترجمه بد مطرح شود و یک عده هم از روی کنجکاوی بروند آن را بخیند.

کاشیگر: با این حرف خانم دقیقی که می‌گویند خوشبختانه نشریات تخصصی در زمینه ترجمه وجود دارد صد در صد مخالفم. چون بدبختانه این نشریات فقط ادعای تخصصی بودن دارند. ترجمه ذاتاً یک متن ثانوی است. مگر اینکه متن اصلی از بین برود. هنوز هم که هنوز است آثار افلاطون را ترجمه می‌کنیم و این نشان می‌دهد که هیچ ترجمه‌ای نقطه پایان نیست. ما می‌توانیم یک ترجمه بد را تشخیص دهیم اما نمی‌توانیم بگویم فلان ترجمه بهترین ترجمه است.

.....

کتابنامه مقاله ترجمه یا بومی سازی نقل از صفحه ۱۱۲

References

- Ellis, B.B. & Mead, A.D. (2000). Assessment of the measurement equivalence of a Spanish translation of the 16PF questionnaire. *Educational and Psychological Measurement* 60, 787-807.
- Holland, P.W. & Thayer, D. T. (1988). Differential item functioning and the Mantel-Haenszel procedure. In Wainer, H. and Braun, H. I. (ed.) *Test validity*. Hillsdale, NJ: Lawrence Erlbaum, 129-145.
- Muniz, J. & Hambleton, R. K. (1997). Directions for the translation and adaptation of tests. *Papeles del Psicologo*, August, 63-70.
- Stansfield, C. W. (2003). Test translation and adaptation in the USA. *Language Testing*, 20, 189-207.
- Van der Linden, W. J. (1998). A discussion of some methodological issues in international assessments. *International Journal of Educational Research*, 29, 569-577.
- Wechsler, D. (1997). *Wechsler Adult Intelligence Scale: Third Edition*. San Antonio, TX: Psychological Corporation.
- Zumbo, B.D. (2003). Does
Implications for translati